

پژوهشهای زبانی، دوره ۲، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۰

## بررسی نقش معنایی پسوندهای - نده و - ار در زبان فارسی\*

دکتر غلامحسین کریمی دوستان

دانشیار دانشگاه تهران

ابراهیم مرادی

کارشناس ارشد زبانشناسی

(از ص ۱۰۱ تا ۱۲۸)

### چکیده

(تاریخ دریافت: ۸۹/۰۱/۳۰، تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۲/۰۷)

این مقاله در چهارچوب نظریه نمود معنایی - واژگانی لیبر (۲۰۰۴) به بررسی نقش معنایی پسوندهای - نده و - ار می پردازد. این نظریه با استفاده از شش مشخصه معنایی: ماده<sup>۱</sup>، پویا<sup>۲</sup>، مکان<sup>۳</sup>، وضع یا جایگاههای رویدادی استنباطی (وجرا)<sup>۴</sup>، مقید<sup>۵</sup> و ساختمانند<sup>۶</sup> و یک اصل به نام اصل هم‌نمایی، نقش معنایی عناصر واژی از جمله وندها و عملکرد آنها را در فرایندهای ترکیب، اشتقاق و تغییر مقوله بررسی می کند. در این نظریه همه عناصر واژی از جمله وندها مشخصه معنایی، اسکلت معنایی، زیرمقوله بندی نحوی و موضوع دارند؛ اما وندها یا بدنه معنایی ندارند و یا بدنه معنایی شان بسیار ضعیف است. در این مقاله، دلیل عملکرد متفاوت پسوندهای - نده و - ار در واژه سازی، چندمعنایی بودن و به طور کلی منشأ تفاوتها و تشابهات آنها بررسی می شود. با استفاده از این دیدگاه نشان داده می شود که نقش این وندها نقشهای معنایی کنشگری و کنش پذیری یا نقشهای نحوی فاعلی و مفعولی نیست بلکه این وندها هم مانند سایر عناصر واژی، مشخصه‌هایی معنایی به پایه‌ها اضافه می کنند و دلیل چندمعنایی بودن وندها ناشی از عملکرد متفاوت اصل هم‌نمایی است<sup>۷</sup> نه نقش معنایی آنها.

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: gh5karimi@ut.ac.ir

\*. این پژوهش با استفاده از اعتبارات معاونت پژوهشی دانشگاه تهران در قالب طرح پژوهشی شماره ۳۴۲۴۱۳۴۵/۱/۱ انجام شده است. در اینجا لازم می دانیم از معاونت محترم پژوهشی تشکر نمائیم.

- |                          |  |
|--------------------------|--|
| 1. material              | 2. dynamic                                     |
| 3. location              | 4. Inferable Eventual Position or State (IEPS) |
| 5. Bound (B)             | 6. composed of individuals (CI)                |
| 7. co-indexing principle |  |

واژه‌های کلیدی: نمود معنایی-واژگانی، اسکلت معنایی، مشخصه معنایی، اصل هم‌نمایه‌سازی.

#### ۱- مقدمه

معنی‌زبانی از دیرباز مورد توجه زبان‌شناسان و فیلسوفان بوده است؛ برای نمونه «زبان‌شناسان هندی از دیدگاه‌های مختلف به بحث درباره مسائل می‌پرداختند که به طبیعت معنای کلمه و طبیعت معنای جمله و فهم آن دو مربوط می‌شود. اینان از جمله می‌کوشیدند معلوم بدارند که تا چه حدی می‌توان معانی را به مثابه خواص طبیعی کلمات در نظر آورد» (روبینز، ۱۳۷۰: ۲۹۵). زبان‌شناسان در گذشته هم معنی را از زوایای متفاوت بررسی می‌کردند؛ مثلاً «هندیان درباره معانی کلمات و تغییرپذیری و مصداق‌پذیری آنها اندیشه بسیار می‌کردند و معنای کلمه را یکی از ویژگی‌های عمده زبان می‌گرفتند که سبب می‌شود زبان بتواند خواست‌های نامحدودی را پاسخ گوید که برآوردن آنها را به عهده آن می‌گذارند» (همانجا). بعضی از زبان‌شناسان برای بررسی معنی قائل به اجزایی کوچکتر از واژه بودند. یلمزلف هر دو حوزه لفظ و معنا را قابل تحلیل به سازه‌های نهایی می‌دانست؛ برای مثال، بر آن بود که کلمه مادیان را می‌توان در حوزه لفظ به واج‌های /n/، /ā/، /y/، /i/، /d/، /ā/، /m/ یا به حروف م-ا-د-ی-ا-ن تحلیل کرد و در حوزه محتوا به مشخصات «اسب» و «مؤنث» و «مفرد» تجزیه نمود (همان: ۴۲۱). اگرچه مدت‌ها پیش زبان‌شناسانی مانند یلمزلف به فکر بررسی معنی از رهگذر مشخصه‌های معنایی بودند، بعد از آنکه واج‌شناسان برای بررسی واج‌ها از مشخصه‌های تمایزدهنده استفاده کردند، معنی‌شناسان هم عملاً مشخصه‌های معنایی را در بررسی معنی به کار گرفتند و اکنون نیز معنی‌شناسان علاقه‌مند به بررسی معنی از رهگذر مشخصه‌های معنایی، با تغییر و اصلاح نظریه‌های پیشین به بررسی عناصر واژی مشغول‌اند. از جمله این افراد لیبر (۲۰۰۴؛ ۲۰۰۹) است که بحث حاضر نیز بر اساس نظریه اوست.

پیش از وارد شدن به بحث و بیان نظریه لیبر بهتر است در مورد مزایا و معایب

استفاده از مشخصه‌های معنایی در بررسی معنی، نکاتی را بیان کنیم. صفوی (۱۳۸۳: ۲۷۸ - ۲۷۷) از سعید (۲۰۰۴: ۲۴۸) در این باره چنین نقل می‌کند:

طرح مؤلفه‌های معنایی<sup>۸</sup> یا نخستی‌های معنایی<sup>۹</sup> و تحلیل معنی از این طریق که معمولاً تحلیل مؤلفه‌ای<sup>۱۰</sup> نامیده می‌شود، می‌تواند از سه امتیاز موجه برخوردار باشد: نخست اینکه در بررسی شرایط لازم و کافی برای تعیین روابط مفهومی در سطح واژه و روابط معنایی در سطح جمله، روشی اقتصادی را پیش رویمان بگذارد؛ دوم اینکه می‌تواند مطالعه معنی را به مطالعات صرفی و نحوی پیوند دهد و سوم اینکه اگر چنین مؤلفه‌هایی جهانی باشند، می‌توانند به درک ساختار ذهن آدمی کمک کنند. تمامی این امتیازها البته زمانی قابل طرح‌اند که اساساً بتوان قائل به وجود چنین مؤلفه‌هایی شد.

به باور سعید (۲۰۰۴: ۲۸۳) زبان‌شناسان دو نکته انتقادی یا ایراد را در مورد تحلیل مؤلفه‌ای یا استفاده از مشخصه‌های معنایی در بررسی معنی ابراز کرده‌اند. دسته‌ای از این زبان‌شناسان در مورد ماهیت نخستی‌های معنایی (یا مؤلفه‌های معنایی یا ذرات معنایی) هم از لحاظ فلسفی و هم از لحاظ روانشناختی انتقاد دارند. برای نمونه فودور (۱۹۷۵)، و فودور و دیگران (۱۹۸۱) ادعا می‌کنند که مؤلفه‌های معنایی، صورت دیگر همان رویکرد شرایط لازم و کافی برای بررسی معنی واژه است. کاری که در این زمینه غیرممکن به نظر می‌رسد، تعیین دقیق نخستی‌های معنایی و مناسب بودن ذرات و تعداد آنهاست. همین موارد را صفوی (۱۳۸۳: ۳۰۹) واضح‌تر بیان کرده است: مؤلفه‌های معنایی چیزی جز همان شرایط لازم و کافی نیست و با آوردن آنها در میان قلاب و استفاده از علامت + و - مسأله‌ای حل نمی‌شود؛ زیرا اولاً هیچ محدودیتی برای آنها نمی‌توان قائل شد؛ ثانیاً از آنجا که همین مؤلفه‌ها از زبان انتخاب می‌شوند به‌ناچار به دور و تسلسل خواهیم افتاد و ثالثاً انتخاب مؤلفه‌ها بیشتر جنبه سلیقه‌ای دارد و اتفاق نظری در مورد این گزینش‌ها وجود ندارد. دسته دوم زبان‌شناسان از استفاده از ابزارهای

8. semantic component

9. semantic primitives

10. componential analysis

فرازبانی مانند نشانه‌ها و نمودارها ایراد گرفته‌اند و معتقدند که این ابزارهای فرازبانی نظام‌مند نیستند و در واقع یک زبان قراردادی دیگر هستند که باز باید به زبان طبیعی ترجمه شوند. این یک انتقاد فلسفی است و می‌گوید نسبت دادن مجموعه‌ای از نخستی‌ها به یک واژه یا گروه نمی‌تواند یک تحلیل معنایی باشد.

صفوی (۱۳۸۳: ۳۰۹) در مورد ایراد اول می‌گوید:

این ایرادها بحق واردند؛ زیرا معنی‌شناسان برای معرفی مؤلفه‌های معنایی معمولاً از نمونه‌هایی استفاده کرده‌اند که ساده و روشن باشند و بتوانند وجود مؤلفه‌های معنایی را توجیه کنند. به همین دلیل است که در اکثر این دسته از مطالعات، مؤلفه‌های معنایی واژه‌هایی نظیر «مرد»، «زن» و از این قبیل مطرح شده‌اند و کسی به سراغ تعیین مؤلفه‌های معنایی واژه‌هایی نظیر «شخصیت»، «شرف» یا حتی «سوسک» و «بوزینه» نرفته است؛ زیرا ما حتی در انتخاب اولین مؤلفه معنایی واژه‌ای نظیر «شرف» با تردید مواجه می‌شویم و برای قائل شدن تمایز میان «سوسک» و سایر حشرات به مؤلفه‌هایی نیاز خواهیم داشت که تعیین‌شان شاید فقط از عهده حشره‌شناس برآید، در حالی‌که هر فارسی‌زبانی به راحتی «سوسک» را تشخیص می‌دهد و مفهوم این واژه را از واژه‌ای مانند «ملخ» متمایز می‌داند. از سوی دیگر ما همواره درگیر نخستی‌ترین‌های معنایی هستیم زیرا اگر فرضاً [مذکر] را یکی از نخستی‌های معنایی در نظر بگیریم وقتی به واژه مذکر برسیم و بخواهیم مؤلفه‌های معنایی آن را تعیین کنیم، هر مؤلفه‌ای را که برگزینیم طبعاً از مؤلفه [مذکر] نخستی‌تر خواهد بود.

فودور (۱۹۷۵، نقل از صفوی، ۱۳۸۳: ۱۳۰) ادعا می‌کند که در محدوده مطالعات روان‌شناسی هیچ شاهدی دال بر وجود چنین مؤلفه‌هایی نمی‌توان یافت و در تمامی پژوهش‌های انجام‌شده، چنین می‌نماید که برای اهل زبان، ذره‌های معنایی زبان همان واژه‌ها هستند. اما برخی معنی‌شناسان همچون گنتنر (۱۹۷۵) با این ادعای فودور مخالفند. او دلایلی را ذکر می‌کند که به اعتقاد آنها وجود ذره‌های کوچکتر از واژه را تأیید می‌کنند (صفوی، ۱۳۸۳: ۳۱۰). یکی از عمده‌ترین دلایل گنتنر استفاده اهل زبان از توضیحاتی است که اهل زبان برای قائل شدن تمایز میان مفاهیم واژه‌های مختلف به

دست می‌دهند. در این مورد نیز صفوی (۱۳۸۳: ۳۱۰) به مخالفت برمی‌خیزد و می‌گوید: این دلیل به همان اندازه که می‌تواند صحّت وجود مؤلفه‌های معنایی را تأیید کند بر مردود دانستن این فرضیه نیز تأکید دارد؛ زیرا هر مؤلفه معنایی به هر حال واژه زبان به حساب می‌آید. می‌توان مدعی شد که اهل زبان، مفهوم واژه‌ها را به کمک واژه‌های دیگری توضیح می‌دهند. افزون بر این، گنتنر نیز به نمونه‌های ساده‌ای نظیر «میز» و «مرد» اشاره می‌کند و به سراغ مؤلفه‌های معنایی نظیر «مارماهی» نمی‌رود که برای اهل زبان بدون تخصص در زیست‌شناسی معلوم نیست که «مارماهی» از رده مارهاست یا باید آن را ماهی در نظر گرفت.

در هر صورت رویکرد تحلیل معنی، طرفداران خود را دارد و آنها هم دلایل و پاسخ‌هایی برای این انتقادات و پرسش‌ها دارند. از طرفداران این رویکرد، لیبر (۲۰۰۴) است که در اثری تحت عنوان *ساختواژه و معنی‌شناسی واژگانی*<sup>۱۱</sup> با تغییر و اصلاح دیدگاه‌های زبان‌شناسان پیش از خود نظریه‌ای ارائه کرده است که در این مقاله می‌کوشیم آن را ارائه و بر داده‌های زبان فارسی اعمال کنیم.

## ۲- نظریه لیبر

در گذشته پسوند را به تنهایی و بدون الصاق به یک جزء معنی‌دار، یک جزء بی‌معنی می‌دانستند و معتقد بودند که همین جزء به ظاهر بی‌معنی، هرگاه با یک جزء معنی‌دار دیگری ظاهر شود، بر روی پایه‌ای که به آن اضافه می‌شود، تأثیر می‌گذارد؛ یعنی یا چیزی به معنی پایه اضافه یا معنی آن را به کلی عوض می‌کند (کشانی، ۱۳۷۱: ۲). در هر صورت، وند با الصاق به پایه، آن را به یک واژه قاموسی دیگر تبدیل می‌نماید. سؤال این است که چگونه یک جزء بی‌معنی، توانایی تأثیر بر معنی و مقوله نحوی یک جزء

دیگر را دارد؟ یا چگونه جزئی که بی معنی خوانده می‌شود، می‌تواند در معنی و نوع مقوله نحوی جزئی دیگر تأثیرگذار باشد؟ امروزه ساختواره‌شناسان بر این باورند که هر وند، یک واژه قاموسی است و دارای مدخل‌واژی خاص خود می‌باشد و گویشوران ویژگی‌های وندها را در واژگان خود دارند (لیبر ۱۹۸۳: ۶۲). علاوه بر این، وندها هسته واژه‌های قاموسی اشتقاقی هم هستند. بنابراین وندها تمام ویژگی‌های خود را به واژه قاموسی می‌تراوند. بدین معنی که وند هر نوع خصوصیتی داشته باشد واژه قاموسی اشتقاقی هم آن خصوصیت را خواهد داشت.

لیبر (۲۰۰۴) با نگاهی ویژه و متفاوت به وندها، به بررسی آنها پرداخته است. او با تکیه بر مشخصه‌های معنایی، برای توصیف همه عناصر واژی از جمله وندها، تلاش می‌کند که نقش معنایی وندها را بررسی و به سؤالاتی از این قبیل پاسخ گوید: دلیل چندمعنی بودن وندها چیست؟ چرا چند وند برای ایفای یک نقش معنایی خاص به-کار می‌رود؟ او معتقد است که وندها درست مانند سایر عناصر واژی از همان ذرات سازنده معنی آنها (مشخصه‌های معنایی) درست شده‌اند. بنابراین وندها نیز دارای اسکلت معنایی هستند؛ اما وندها از بدنه معنایی، مقدار کمی دارند یا اصلاً ندارند. همانگونه که عناصر واژی می‌توانند دارای اسکلت‌های معنایی یکسان باشند، بسیاری از وندها نیز این مشابهت را دارند. وی دلیل نقش‌های متفاوت وندها و گاه چندمعنایی بودن آنها را ناشی از عوامل دیگری می‌داند.

## ۲-۱- نظریه نمود معنایی - واژگانی<sup>۱۲</sup>

لیبر چهارچوب نظری خود را با عنوان نمود معنایی واژگانی اینگونه بیان می‌کند: هر عنصر واژی از لحاظ معنایی، از دو بخش اسکلت دستوری/معنایی<sup>۱۳</sup> یا به اختصار:

12. lexical semantic representation

13. semantic/grammatical skeleton

اسکلت و بدنه کاربردی/معنایی<sup>۱۴</sup> یا به اختصار بدنه، ساخته شده است. بنابراین نمود معنایی هر عنصر واژی توسط این دو بخش بیان می‌شود. بخش اسکلت، تجزیه‌پذیر است؛ به عبارت دیگر از مشخصه‌های معنایی یا ذرات معنایی تشکیل شده است، اما بدنه اینگونه نیست بلکه جامع و کلی است و از ذرات معنایی یا اتم‌ها ساخته نشده است و شاید تا حدودی صوری باشد و بتوان آن را به صورت قرارداد درآورد. بدنه شامل دانش فرهنگی و ادراکی است که نمود واژی اندازه و جسم عنصر واژی را می‌سازد. بدنه بسیاری از جنبه‌های معنایی مانند: ساختار مادی، ساختار نقش، جهت، شکل، اندازه، رنگ، بعد، منشأ، هدف، کارکرد و ... را دربردارد. لیبر (۲۰۰۴) یک عنصر واژی را به یک کالبد تشبیه می‌کند و می‌گوید: استخوان‌بندی یا اسکلت، پایه و اساس هر عنصر واژی است و این، همان چیزی است که امکان گسترش واژگان را از طریق فرایندهای واژه‌سازی متنوع به ما می‌دهد. اما بدنه در یک عنصر واژی باید موجود باشد. بدنه در طول حیات یک عنصر واژی تغییر می‌کند. ممکن است وزن از دست بدهد یا وزنش اضافه شود، اما اسکلت بسیار کمتر در معرض تغییر است.

## ۲-۱-۱- دسته‌بندی عناصر واژی با توجه به مشخصه‌های معنایی

لیبر در سطح اول، تمام عناصر واژی را، به سه دسته تقسیم می‌کند: گروه اول: با نام پوششی ماده/شیء/جوهر<sup>۱۵</sup>؛ گروه دوم: موقعیت<sup>۱۶</sup> و گروه سوم: روابط<sup>۱۷</sup>. گروه اول مربوط به اسم‌ها، گروه دوم مربوط به فعل‌ها و صفت‌ها، و گروه سوم برای توصیف حروف است. دلیل لیبر برای استفاده از سه واژه برای پوشش گروه اول، این است که او واژه‌ای مناسب که بتواند گروه موردنظر او را بیان کند، نیافته است. بنابراین از این

14. semantic/pragmatic body

15. substance/thing/essence

16. situation

17. relations

مجموعه سه عضوی برای نامگذاری این گروه استفاده کرده است.

## ۲-۱-۲- مشخصه‌های معنایی

لیبر با استفاده از شش مشخصه معنایی زیر به توصیف عناصر واژی می‌پردازد:

[+/ - ماده]<sup>۱۸</sup>: این مشخصه، مقوله معنایی ماده/شیء/جوهر را که معادل مقوله نحوی اسم است، توصیف می‌کند. ارزش مثبت آن دلیل بر مادی بودن است و اسم‌های ذات یا عینی را توصیف می‌کند و ارزش منفی آن، دلیل غیر مادی بودن است و اسم‌های معنی یا انتزاعی را توصیف می‌کند.

[+/ - پویا]<sup>۱۹</sup>: این مشخصه، معنای یک موقعیت یا یک رویداد را می‌رساند و به تنهایی مقوله معنایی موقعیت را توصیف می‌کند. ارزش مثبت آن نشان‌دهنده یک رویداد یا یک فرایند است و ارزش منفی آن، نشان‌دهنده یک وضع است.

وضع یا جایگاه رویدادی استنباطی [+/ - وجرا]<sup>۲۰</sup>: فرض کنید ۲ متغیری باشد که دامنه آن وضع‌ها و جایگاه‌ها باشد و X موضوع آن. همچنین فرض کنید i نشان‌دهنده جایگاه یا وضع اولیه باشد و f نشان‌دهنده آخرین جایگاه یا وضع و [k, ..., k] وضع‌ها و جایگاه‌های مابین آنها را نشان دهد. اضافه‌شدن مشخصه [وجرا] به اسکلت، اضافه‌شدن جزء معنایی زیر (۱) به اسکلت معنایی است:

$$(1) [2_i(x), 2_j(x), \dots, 2_k(x), 2_f(x)]$$

به عبارت دیگر اضافه‌کردن مشخصه [وجرا]، منجر به اضافه‌شدن توالی مکان‌ها/حالات می‌شود. به علاوه اگر ارزش این مشخصه، مثبت باشد می‌توانیم استنباط کنیم که:

$$(2) [+IEPS], i \neq f \text{ و } 2_{i,k} \in f > 2_i \dots < 2_k < 2_f$$

18. [+/-material]

19. [+/- dynamic]

20. [+/-ieps]



به زبان ساده اگر مشخصه [وجرا] مثبت باشد آنگاه یک توالی از وضع‌ها و جایگاه‌ها موجود خواهد بود آنچنان که در هر نقطه‌ای بین ابتدا و انتهای توالی وضع/جایگاه، پیشرفت و تداومی به سوی وضع/جایگاه پایانی روی می‌دهد. اگر مشخصه [وجرا] منفی باشد نمی‌توانیم در مورد تداوم و پیشرفت وضع/جایگاه نتیجه‌ای بگیریم. اضافه‌شدن مشخصه [وجرا] به اسکلت عنصر واژی، منجر به اضافه‌شدن جزء مسیر<sup>۲۱</sup> می‌شود. اگر در یک عنصر واژی، مشخصه معنایی [وجرا] وجود نداشته باشد، مفهوم مسیر هم در آن عنصر واژی موجود نخواهد بود. وجود مشخصه معنایی [وجرا] مثبت، نشان‌دهنده مسیر مستقیم و وجود مشخصه معنایی [وجرا] منفی نشان‌دهنده مسیر اتفاقی و غیرمستقیم خواهد بود.

[مکان] : عناصر واژگانی دارای این مشخصه، عناصری هستند که موقعیت یا مکان در زمان یا فضا به آنها مربوط است. عناصری که این مشخصه را ندارند مفهوم موقعیت یا مکان، با آنها بی‌ارتباط است. عناصری که این مشخصه را دارند مکان یا موقعیت به آنها مرتبط است.

[مقید] : این مشخصه ارتباط درونی مرزهای زمانی یا مکانی در یک موقعیت یا ماده/شیء/جوهر را نشان می‌دهد. اگر این مشخصه در یک عنصر واژی موجود نباشد این عنصر از لحاظ هستی‌شناسی ممکن است وابسته باشد یا نباشد؛ اما مرزهایش از لحاظ زبان‌شناسی یا مفهومی بی‌ارتباط است. اگر عنصر واژی دارای مشخصه [مقید] مثبت باشد از لحاظ زمانی و مکانی محدود می‌شود. اگر این مشخصه، منفی باشد عنصر واژی محدودیت‌های درونی مکان و زمان را ندارد.

[ساختمند] : این مشخصه دلالت بر وجود واحدهای زمانی و مکانی در عنصر واژگانی دارد. اگر عنصری دارای مشخصه [+ساختمند] باشد، چنین استنباط می‌شود که این عنصر از واحدهای درونی مشابه مجزا درست شده است. اگر این مشخصه، منفی

باشد، مشخص می‌شود که عنصر حاوی آن از لحاظ مکانی و زمانی یکنواخت است و از لحاظ درونی، مجزا و متمایز نشده است.

اسکلت معنایی یک عنصر واژی، ویژگی‌های آن را با استفاده از مشخصه‌های معنایی بیان می‌کند. در اسکلت معنایی، تعداد موضوعات عنصر واژی و بعضی از ویژگی‌های موضوعات هم از جمله داشتن یا نداشتن ادراک یا احساس، داشتن یا نداشتن اراده و اختیار در انجام نقش خود و ... ذکر می‌شود. برای درک بیشتر این موضوع، نمونه‌هایی از اسکلت‌های معنایی عناصر واژی را ذکر می‌کنیم:

(۳) پایه [+ماده]، [ ]، [ ] (مانند پایه میز)

این اسکلت نشان می‌دهد که «پایه» متعلق به گروه ماده/شیء/جوهر است و دارای دو موضوع می‌باشد.

(۴) دانستن [-پویا]، [ ]، [ ]

آنچه لازم است یادآوری شود، این است که این اسکلت در اصل باید برای ریشه فعل به کار رود چون مصدر که در اینجا «دانستن» است، دست‌کم بعد از اعمال دو فرایند که در اشتقاقی یا تصریفی بودن آن بحث است به دست آمده است. به باور طباطبایی (۱۳۷۶: ۴۴) ریشه فعل بعد از پیوستن تکواژ گذشته به آن، به ستاک گذشته، و بعد از پیوستن وند نشانه مصدری به ستاک گذشته به مصدر تبدیل می‌شود. حتی در مورد ستاک حال هم معتقد است که این ستاک بعد از اعمال یک فرایند اشتقاقی یا تصریفی به ریشه فعل - که انتزاعی و از لحاظ صوری مانند ستاک حال است - به دست می‌آید. بدون شک در این فرایندها هم طبق نظر لیبر باید اصل هم‌نمایگی اعمال شود که در اینجا برای جلوگیری از پیچیده شدن بحث از آوردن جزئیات خودداری می‌کنیم. این عنصر واژی دارای مشخصه [-پویا] و دو موضوع است.

(۵) پایین آمدن [+پویا]، [+وجرا]، [ ]، [+مسیر]

این اسکلت نشان می‌دهد که این عنصر واژی دو مشخصه معنایی و دو موضوع

دارد: مشخصهٔ اول، پویایی و وجود فرایند یک عمل را در این عنصر نشان می‌دهد و مشخصهٔ دوم سیر انجام عمل را. مثبت بودن این مشخصه نشان می‌دهد که سیر انجام عمل، دارای یک ابتدا و انتهاست و ابتدا و انتهای آن بر یکدیگر منطبق نیستند. در موضوع دوم کلمهٔ «مسیر» ذکر شده چون این موضوع به هنگام انجام نقش خود، مسیری را طی می‌کند.

(۶) در (= در داخل) [+ مکان، ]، [ ]، [ ]

مشخصهٔ [+ مکان] نشان می‌دهد که این عنصر واژی مربوط به مکان است و دو موضوع دارد.

برای آشنایی با اسکلت‌های معنایی که در آنها مشخصه‌های معنایی کمیتی به کار رفته باشد، دو اسکلت معنایی از زبان انگلیسی و از لیبر (۲۰۰۴) در زیر نقل می‌کنیم:

(۷) re- [ +CI([ ] , < base>)]

(۸) -ery, -age [+B,+CI([ ] , < base>)]

## ۲-۱-۳- اصل هم‌نمایه‌سازی

لیبر (۲۰۰۴) این اصل را این‌چنین معرفی می‌کند: «در ساختاری که اسکلت‌های معنایی با هم ترکیب می‌شوند، بالاترین موضوع عضو غیرهسته‌ای را با بالاترین موضوع هسته (ترجیحاً موضوع بدون نمایه) هم‌نمایه کنید. هم‌نمایه‌سازی با شرایط معنایی موضوع هسته در صورتی که هسته شرایطی برای هم‌نمایه‌شدن داشته باشد، باید سازگاری داشته باشد.»

لیبر (۲۰۰۴) استدلال می‌کند که در ساخت یک واژهٔ قاموسی پیچیده نه تنها ساختارهای نحوی در کنار هم واقع می‌شوند بلکه ساختارهای معنایی (اسکلت‌های معنایی) نیز در کنار هم قرار می‌گیرند. بنابراین ساختار معنایی به دنبال ساختار نحوی حاصل می‌شود. در مورد هستهٔ نحوی و هستهٔ معنایی نیز به همین صورت عمل

می‌شود. لازمهٔ ایجاد یک واژهٔ قاموسی، خواه ترکیبی خواه اشتقاقی، در کنار هم قرارگرفتن اجزایی است که هر کدام به یک واحد ارجاعی یا یک مدلول اشاره دارد. این واحدهای ارجاعی یا مدلول‌ها را موضوع می‌نامند. اصل هم‌نمایه‌سازی، وسیله‌ای است برای به‌هم‌گره‌زدن و تعیین موضوع‌هایی که در تشکیل یک واژهٔ قاموسی پیچیده نقش دارند و در ساختار نحوی فعال هستند.

### ۳- تحلیل

همانطور که گفته شد در گذشته بعضی از دستورنویسان، وند را یک جزء بی‌معنی می‌دانستند (شریعت ۱۳۷۲) و در مواردی هم دربارهٔ معنای وندها ابراز نظر نمی‌کردند و فقط می‌گفتند که این اجزاء به پایه می‌پیوندند و واژه‌ای تازه می‌سازند. قریب و دیگران (۱۳۷۳: ۲۵۱-۲۵۰) در این مورد می‌نویسند: «مقصود از پساوند، حروف مفرد یا مرکب است که به آخر کلمات افزوده گردد و در معنی آنها تصرف کند. پساوند مفرد آن است که شامل یک حرف باشد و پساوند مرکب شامل دو حرف یا بیشتر». ناتل خانلری (۱۳۷۲: ۱۶۳) پیشوند و پسوند را اجزایی می‌داند که دارای معنی مستقل نیستند و جداگانه به کار نمی‌روند.

می‌توان گفت که تقریباً همهٔ دستورنویسان سنتی بر این باورند که نقش پسوندهای *نَده* و *سار* این است که به ستاک فعل می‌پیوندند و صفت فاعلی می‌سازند و این صفات فاعلی می‌توانند جانشین اسم شوند و در بعضی موارد از آنها مفهوم مفعولی یا اسم مصدری (در مورد *سار*) استنباط می‌شود (قریب و دیگران ۱۳۷۳؛ ختیم‌پور ۱۳۷۵؛ شریعت ۱۳۷۲؛ ناتل خانلری ۱۳۷۲؛ انوری و احمدی گیوی ۱۳۸۸؛ احمدی و انوری ۱۳۷۱؛ کشانی ۱۳۷۱؛ طباطبایی ۱۳۷۶). اکنون پرسش این است که چرا باید برای ایفای یک نقش معنایی، چند وند وجود داشته باشد؟ تفاوت‌ها و شباهت‌های این وندها چیست؟ چگونه ممکن است یک وند مانند *نَده* یا *سار* چندین نقش داشته باشند؛ آن-

طور که دستورنویسان و حتی زبان‌شناسان ادعا می‌کنند. مثلاً کلباسی (۱۳۸۰) در مورد -ار می‌نویسد: با اسم (دستار) یا ستاک گذشته فعل (گفتار) ترکیب می‌شود و اسم (گفتار) یا صفت می‌سازد:

معنی مصدری: گفتار، رفتار، دیدار، کردار، نوشتار، جستار، کشتار؛  
معنی فاعلی: خواستار، خریدار، نمودار، دادار، برخوردار، نامبردار، رنجبردار، فرمانبردار، باربردار؛  
معنی مفعولی: گرفتار، مردار.

و ...

قریب و دیگران (۱۳۷۳: ۴۹-۴۷) در مورد صفت فاعلی و وندهای سازنده آن چنین می‌نویسند:

صفت فاعلی، آن است که بر کننده کار یا دارنده معنی دلالت کند و علامت آن عبارت است از:

الف) -نده که در پایان فعل درآید، مانند: پرسنده، خواهنده، شناسنده، بافنده، تابنده.

ب) -ار، غالباً در آخر فعل ماضی، مانند: خریدار، خواستار، برخوردار، نامبردار، گرفتار، فروختار.

و ...

هرچند که این وندها صفت‌ساز قلمداد شده‌اند اما در این مقاله، وندهای اسم‌ساز محسوب شده‌اند؛ چون این صفت‌ها به راحتی توانایی تبدیل شدن به اسم را دارند. صفت‌ها در این نظریه، عضو دسته‌ای از عناصر واژگی هستند که دارای مشخصه [-پویا] می‌باشند در حالی که اسکلت‌های نسبت‌داده‌شده به این وندها در این مقاله همگی دارای مشخصه [+ماده] هستند. پس عناصر ساخته‌شده توسط این دو وندها به عنوان اسم تلقی می‌شوند.

لیبر درباره وندهای -er, -ee, -ist, -ent/-ant- در زبان انگلیسی چنین می‌گوید:

فرضیه من، این است که اینکه این وندها از خود دامنه‌ای از چندمعنایی نشان می‌دهند و این دامنه چندمعنایی با هم همپوشانی دارند، تصادفی نیست؛ بلکه گمان می‌کنم که این واقعیت‌ها از معانی اصلی این وندها نشأت می‌گیرد و هر کدام از این وندها یک معنی یکپارچه دارند و در واقع، معانی این وندها کاملاً به هم مرتبط هستند. من استدلال می‌کنم که چهارچوب نظری نمود معنایی واژگانی که دارای اتم‌ها (یا نخستنی‌های) با اندازه ذره‌ای مناسب باشد، به شیوه‌ای واضح نه تنها امکان توضیح این واقعیت‌ها را به ما می‌دهد بلکه این امکان را به ما می‌دهد که پیش‌بینی کنیم آنها باید اینگونه که هستند، باشند.

به باور لیبر (۲۰۰۴: ۴-۸) وظیفه وندها ساختن اسم فاعل یا مفعول یا ابزار و ... نیست بلکه وندها هم مانند هر عنصر واژی دیگری از یک یا چند مشخصه معنایی یک موضوع ساخته شده‌اند. مجموع این مشخصه‌ها و موضوع را اسکلت معنایی می‌نامیم و به هنگام واژه‌سازی (ترکیب و اشتقاق) این اسکلت‌ها در کنار اسکلت پایه قرار می‌گیرند. یکی از دلایل چندمعنایی بودن چشمگیر وندها این است که محتوای معنایی آنها بسیار انتزاعی و نامشخص است. این نوع چندمعنایی را «چندمعنایی منطقی» می‌نامند که در اثر کمتر مشخص بودن معنی ایجاد می‌شود.

بحث را با این پرسش شروع می‌کنیم که تفاوت بین دو واژه «راننده» و «شکونده» چیست؟ مگر ادعا نمی‌شود که نقش پسوند -نده، ساختن صفت فاعلی است، آیا «شکونده» صفت فاعلی است؟ می‌دانیم که راننده یعنی کسی که ماشینی را می‌راند و مفهوم کنشگری از آن استنباط می‌شود ولی آیا مفهوم کنشگری از شکونده هم استنباط می‌شود؟ داده‌های زیر که از پیکره زبانی واقعی گرفته شده‌اند، تنوع معنایی این عنصر اشتقاقی را نشان می‌دهد:

(۹) موی شما محکم است یا شکونده؟ / ناخن‌ها کماکان نرم و شکونده هستند.

(۱۰) داروهای ضدانعقاد، ضدپلاکت و شکونده فیبرین / شکونده رکورد رضازاده

بهترین وزنه‌بردار المپیک ایران شد.

در دسته اول مفهوم کنش‌پذیری از شکننده استنباط می‌شود: چیزی که شکسته می‌شود؛ در حالی که در دومی مفهوم کنشگری دارد: چیزی یا کسی که چیزی را می‌شکند.

کریمی‌دوستان (۱۳۷۹) کوشیده است در نظریه ساخت موضوعی، این پدیده را توجیه کند: «آنچه بر نحوه اشتقاق اسم فاعل و اسم مفعول در فارسی حاکم است، دو قانون بیان شده ذیل می‌باشد:

(الف) - نده اسم فاعل ساز فقط به ماده مضارع افعال دارای موضوع برونی افزوده می‌شود.

(ب) -ه (-e) اسم مفعول ساز فقط به یک ماده ماضی افعال دارای موضوع درونی افزوده می‌شود.»

داده‌های زیر هم که از پیکره واقعی زبان گرفته شده‌اند، ناتوانی نظریه ساخت موضوعی را در توجیه کامل این نوع اشتقاق نشان می‌دهد:

(۱۱) رسم شده که برای **رفته‌ها** مراسم تودیع و برای **آمده‌ها** آیین معارفه برگزار می‌کنند و ...

(۱۲) جالب‌تر اما این است که **رفته‌ها** زبان به ستایش خود می‌گشایند تا مبادا مردم ...

(۱۳) **آمده‌ها** آمده‌اند؛ **رفته‌ها** نمی‌آیند؛ **نیامده‌ها** - در فکرشان باشیم-؛ دریا همیشه شور است. (علی عبداللّهی)

(۱۴) دعا می‌کنی که دیگر کسی سوار نشود. دیگر جا برای **ایستاده‌ها** هم نیست.

(۱۵) فرهنگ دفاع مقدس مرز بین مجاهدین و خانه نشسته‌ها و **ایستاده‌ها** در مقابل دشمن و نشسته در خانه‌ها را مشخص کرد.

(۱۶) ای در حضور حادثه‌ها **ایستاده‌ها**، اینک میان بستر غفلت **فتاده‌ها**

(۱۷) ... این ندا را همگان به زبان خویش می‌شنوند و با شنیدن این صدا خواب‌ها،

بیدار، نشسته‌ها، ایستاده می‌شوند ...

(۱۸) با طنین‌انداز شدن سرود ملی، دیگر ایستاده‌ها هم با نشسته‌ها کاری ندارند.

(۱۹) دنیای رسماً وحشی، گریخته‌ها را به دنیایی که رسماً وحشی نیست، صادر

می‌کند.

(۲۰) سپس از دنبال گریخته‌ها برگشت، خود را به میدان «اثیر» رسانید ...

از مشتقاتی مانند رفته‌ها، آمده‌ها، ایستاده‌ها، افتاده‌ها، گریخته‌ها و ... به وضوح مفهوم کنشگری استنباط می‌شود؛ در صورتی که ادعا می‌شود پسوند -ه اسم مفعول‌ساز است. در ادامه، این داده‌های به ظاهر غیر متعارف را از دیدگاه نظریه لیبر توصیف می‌کنیم.

نظریه لیبر (۱۹۸۳) تلاشی بود برای بررسی معنایی مشتقات بر اساس نظریه ساخت موضوعی، اما ناتوانی این نظریه در توجیه همه مشتقات و در نتیجه ایرادهای وارد بر آن باعث شد تا خود او نظریه دیگری ارائه کند که این مقاله بر اساس آن است. با توجه به مشخصه‌های به کار رفته در این نظریه و اینکه وندهای مورد بحث در این مقاله اغلب اسم‌های پویای ذات می‌سازند، وندهای -نده و -ار در عمل دقیقاً نقش معنایی اصلی‌ای که به پایه اضافه می‌کنند، یکسان است و نقش اسکلتی آنها چیزی جز مشخصه‌های [+ ماده، پویا] و یک موضوع ارجاعی "R" نیست؛ به عبارت دیگر این وندها در یک هسته معنایی مانند هم هستند و عملکرد متفاوت آنها ناشی از اعمال اصل هم‌نمایگی است. بنابراین می‌توان چنین اسکلتی را برای آنها پیشنهاد کرد:

(۲۱) -نده، -ار [+ ماده، پویا] [ ]، <پایه>

لیبر معتقد است که وندها هم مانند سایر عناصر واژی دست‌کم دارای یک موضوع هستند که در اسکلت معنایی با [ ] نشان داده شده و وجود <پایه> در اسکلت نشان



می‌دهد که این عنصر باید به یک پایه بپیوندد. واضح است که این وندها از جهاتی با هم تفاوت دارند؛ برای نمونه در گزینش نوع پایه‌ای که به آن می‌پیوندند؛ اما این عامل باعث تفاوت آنها نیست. بنابراین باید منشأ تفاوت‌ها هم بررسی شود.

فعل «راندن» عضوی از طبقهٔ موقعیت‌ها، رویدادی و یک کنش ساده است؛ بنابراین در اسکلت معنایی آن فقط مشخصهٔ معنایی [+پویا] وجود دارد. این فعل دارای دو موضوع بیرونی و درونی است که باید در اسکلت معنایی ذکر شود:

(۲۲) راندن [+پویا ( ]، [ ] )

لیبر معتقد است که ایجاد یک واژه ترکیبی<sup>۲۲</sup> جدید خواه مشتق باشد یا مرکب همیشه مستلزم ترکیب چند جزء در یک واحد ارجاعی است. این واحد ارجاعی است که تعیین می‌کند که سرانجام چند موضوع باید در نحو نمایان شود. هم‌نمایی، ابزاری است که ما برای به‌هم‌بستن موضوع‌هایی که از لحاظ نحوی فعال هستند بدان نیاز داریم. بنا بر این گفته، اسکلت‌های معنایی دو جزء سازندهٔ «راندن» را در کنار هم قرار می‌دهیم و اصل هم‌نمایی را اعمال می‌کنیم:

(۲۳) راننده: [+پویا ( ]، [ ] )، [+ماده، پویا ( ] )

ران -نده

چنانکه ملاحظه می‌شود تنها موضوع وند با بالاترین موضوع پایه که موضوع بیرونی پایه است هم‌نمایه شده (هم‌نمایه شدن با I نشان داده شده است) و یک واحد ارجاعی به‌دست آمده است که عنصری به نام «راندن» است و بر ماهیتی با مشخصه‌های [+ماده] و [پویا]، و تنها بر یک موضوع دلالت می‌کند و اینکه این عنصر به‌دست آمده بیانگر اسمی است که مفهوم فاعلی از آن استنباط می‌شود، به این دلیل است که موضوع وند با موضوع بیرونی که کنشگر است هم‌نمایه شده است. از طرف دیگر به دلیل اینکه وند هستهٔ نحوی و معنایی عنصر اشتقاقی است تمام ویژگی‌های خود از جمله مادی

بودن و پویا بودن را به درون آن می‌تراود.  
 اکنون نمونه دیگر را بررسی می‌کنیم. «شکستن» هم مانند «راندن» دارای چنین اسکلتی است:

(۲۴) شکستن [+پویا ( ]، [ ])

با قرار دادن آن در کنار اسکلت پسوند -نده، چنین اسکلتی به دست می‌آید:

(۲۵) شکننده [+پویا ( ]، [ i ]، [+ماده، پویا ( ])

شکن -نده

می‌بینیم که موضوع *وند* با بالاترین موضوع پایه که موضوع بیرونی است هم‌نمایه نشده، بلکه با موضوع درونی آن، هم‌نمایه شده و این خود نقض اصل هم‌نمایگی است و گاهی اوقات ممکن است همین نکته باعث شود که مفهومی متفاوت با آنچه از این *وند* انتظار داریم استنباط شود؛ پس اینکه مفهوم کنش‌پذیری از این واژه استنباط می‌شود به این دلیل است که موضوع *وند* با موضوع درونی پایه هم‌نمایه شده است (داده‌های ۹)؛ در صورتی که موضوع *وند* با موضوع بیرونی پایه هم‌نمایه می‌شد مفهومی مانند داده‌های (۱۰) به دست می‌داد. در هر حال در اثر هر کدام از این هم‌نمایگی‌ها یک واحد ارجاعی به دست می‌آید. در بعضی موارد تشخیص مفهوم کنشگری یا کنش‌پذیری در شکننده، بیرون از متن دشوار است؛ مانند این نمونه‌ها: ظاهری سخت؛ باطنی شکننده / چتری گسترده اما شکننده / نگرشی بر سندرم X شکننده در ایران.

به دلیل زیایی چشمگیر، موضوع این *وند* می‌تواند با هر موضوعی (انسان، غیرانسان و اشیاء) در جایگاه موضوع بیرونی یا درونی پایه هم‌نمایه شود. به این دلیل است که علاوه بر مفهوم کنشگری و کنش‌پذیری حتی مفهوم ابزار هم از آن استنباط می‌شود که در قدیم هم رایج بوده است؛ مانند نمونه‌های زیر:

به بینندگان آفریننده را      نبینی مرنجان دو بیننده را (فردوسی)

بیننده به معنی چشم استعمال شده یعنی، عضوی که کار او دیدن است.

اگر شاه فرماید این بنده را که بگشاید از بند گوینده را (فردوسی)  
«گوینده» در این بیت به معنی زبان است و در این صورت از معنی فاعلی بیرون است.  
در ادامه نمونه‌های «شوینده» و «فرستنده» را بررسی می‌کنیم. امروزه «شوینده» به  
موادّی گفته می‌شود که برای شستن به کار می‌رود؛ در واقع، نوعی ابزار است، ولی بر  
حسب اینکه موضوع بیرونی فعل «شستن» یک انسان باشد یا ابزار می‌توان «شوینده» را  
برای شخص یا دستگاهی که چیزی را می‌شوید به کار برد. در «شوینده» موضوع وند -نده  
با موضوع بیرونی فعل شستن که یک شیء می‌باشد هم‌نمایه گردیده است. به باور لیبر  
نیاز دنیای واقعی یا نبود یک وند برای رفع نیاز گویشور زبان باعث می‌شود که معنای  
یک وند بسط پیدا کند و با معانی دیگری به کار رود؛ یعنی اگر در زبان فارسی، وندی  
زایا وجود داشت که به پایه می‌پیوست و اسم ابزار درست می‌کرد به احتمال زیاد چنین  
واژه‌ای با مفهومی متفاوت از وند -نده ایجاد نمی‌شد.<sup>۲۳</sup> در «فرستنده» هم این وضعیت،  
حاکم است. «فرستنده» می‌تواند هم انسان باشد (مثلاً فرستنده نامه) هم ابزار (مثلاً  
فرستنده رادیویی).

موضوع بعضی از وندها در انتخاب موضوع پایه برای هم‌نمایه شدن شرط دارند؛  
بدین معنی که با هر موضوعی هم‌نمایه نمی‌شوند؛ برای نمونه موضوع بعضی از وندها  
با موضوعی هم‌نمایه می‌شوند که دارای اراده و اختیار یا دارای احساس و ... باشد. اما  
وند -نده بسیار زیاست و هیچ شرطی برای هم‌نمایه شدن ندارد؛ بنابراین موضوع آن  
می‌تواند با هر موضوعی هم‌نمایه شود و نتیجه آن اسمی مانند «فرستنده» می‌شود که بر  
حسب اینکه موضوع بیرونی انسان باشد یا غیر انسان، هم می‌تواند بر انسان دلالت کند

---

۲۳. پسوند -ک که به ستاک حال می‌پیوندد و اسم ابزار مانند غلطک می‌سازد زایا نیست و گرنه شاید عنصری  
مانند شوپیک به جای ماشین لباس شویی درست می‌شد و شاید وجود شوینده برای مواد پاک‌کننده مانع به کارگیری  
آن به جای ماشین لباس شویی شده است.

هم بر ابزار.

همانطور که اشاره شد به اعتقاد دستورنویسان و زبان‌شناسان پسوند -ه، پسوندی است که نقش آن ساختن صفت مفعولی است که می‌تواند به اسم تبدیل شود. مانند: مرده، نوشته و ... اما در نمونه‌های ۲۰-۱۱ مفهوم کنش‌گری استنباط می‌شود؛ دلیل این دوگانگی چیست؟ به باور لیبر، سبب، مفهوم و نقش وند نیست بلکه چگونگی اعمال اصل هم‌نمایی است؛ وگرنه این وند هم مانند -نده مشخصه‌های [+ماده] و [پویا] به پایه اضافه می‌کند و دقیقاً با آن هم‌معنی است، یعنی اسکلت معنایی آن دقیقاً همان اسکلت معنایی -نده و -ار است و تفاوت آن‌ها در انتخاب پایه است. بررسی بیشتر این تفاوت را به بعد از بررسی وند -ار موقوف می‌کنیم.

اکنون پرسش پیشین را در مورد -ار مطرح می‌کنیم. چه عامل یا عواملی باعث می‌شود که از اضافه‌شدن این وند به پایه، معانی متفاوتی استنباط شود؟ به عبارت دیگر چرا از بعضی از واژه‌های ساخته‌شده با این وند، معنی کنش‌گری، از بعضی معنی کنش‌پذیری و از بعضی دیگر معنی مصدری استنباط می‌شود؟ با ارائه اسکلت‌های معنایی عناصری مانند «خریدار»، «گرفتار» و «کشتار» این تفاوت‌ها را بررسی می‌کنیم.

با توجه به مفهوم فعل «خریدن» می‌توان چنین اسکلتی را برای آن پیشنهاد کرد:

(۲۶) خریدن [+پویا]، [ ]، [ ]

یادآوری این نکته ضروری است که «خریدار» دست کم دارای سه تکواژ است: ریشه فعل، وند گذشته و پسوند -ار. بنابراین اسکلت معنایی بالا در اصل متعلق به ستاک گذشته است که در آن وند به ریشه فعل افزوده شده به‌ناچار موضوع وند گذشته با یکی از موضوعات پایه هم‌نمایه شده است. برای جلوگیری از اطاله کلام از این بحث صرف نظر می‌کنیم.

وند -ار را در کنار اسکلت معنایی این فعل قرار می‌دهیم:

(۲۷) خریدار: [+پویا]، [i]، [ ]، [+ماده]، پویا [ ]، [ ]

### خرید - ار

همانطور که دیده می‌شود موضوع وند با موضوع بیرونی پایه هم‌نمایه می‌شود و به دلیل اینکه این موضوع تنها باید یک انسان باشد (تنها انسان می‌تواند کنش خریدن را انجام دهد) نتیجه نهایی، عنصری خواهد بود که بر یک انسان و با مفهوم کنشگری دلالت می‌کند. پس می‌توان نتیجه گرفت که وند -ار برای هم‌نمایه شدن شرط دارد و آن داشتن اراده و اختیار است؛ یعنی با موضوعی هم‌نمایه می‌شود که این ویژگی‌ها را داشته باشد.

اکنون واژه اشتقاقی «گرفتار» را بررسی می‌کنیم که مفهوم مفعولی از آن برداشت می‌شود. اسکلت معنایی زیر را می‌توان برای پایه این عنصر پیشنهاد داد:

(۲۸) گرفتن [+پویا ( ]، [ ] )

با قرار گرفتن اسکلت معنایی پسوند در کنار آن و اعمال اصل هم‌نمایگی، اسکلت زیر برای «گرفتار» به دست می‌آید:

(۲۹) گرفتار: [+پویا ( ]، [ ]، [ ]، [i ] )

### گرفت - ار

این اسکلت نشان می‌دهد که موضوع وند با موضوع درونی پایه هم‌نمایه شده و به همین دلیل است که مفهوم کنش‌پذیری از آن استنباط می‌شود. اگر موضوع وند با موضوع بیرونی پایه هم‌نمایه می‌شد، «گرفتار» به معنی کسی بود که کسی یا چیزی را می‌گیرد نه کسی که خودش گرفته شده یا به زبان عامیانه «گیر افتاده» است.

آنچه مسلم است این است که در زبان فارسی وندهایی وجود دارد که با پیوستن به ستاک فعل، اسم‌های معنی یا انتزاعی می‌سازند ولی معنی مصدری یا فرایند کنش پایه خود را حفظ می‌کنند؛ به عبارت دیگر معنی مصدر دارند. برای نمونه، وند -ار علاوه بر اینکه اسم‌هایی با معنی فاعلی و مفعولی می‌سازد اسم‌هایی هم می‌سازد که دارای مفهوم مصدری است؛ مانند: کشتار. این وند هم مانند وند -نده مقوله پایه را

تغییر می‌دهد، یعنی از پایه فعلی اسم می‌سازد؛ اما اسمی که به دست می‌آید مشخصه [ + ماده ] ندارد؛ بلکه دارای مشخصه‌های [ - ماده، پویا ] است.

اکنون ببینیم چگونه می‌توان این نوع واژه‌سازی را توجیه کرد؟ لیبر بر این باور است که چند وند می‌تواند دارای یک اسکلت معنایی باشد اما یک وند نمی‌تواند دارای چند اسکلت معنایی باشد؛ یعنی یک وند نمی‌تواند همزمان هم مثلاً اسم‌هایی با مشخصه [ + پویا ] بسازد و هم اسم‌هایی با مشخصه [ - پویا ]. این مورد با ویژگی‌های وند -ار که هم اسم ذات می‌سازد و هم اسم معنی، متناقض است. وجود یک وند با دو اسکلت معنایی یا با دو عملکرد متناقض در زبان فارسی، یک واقعیت است و باید دلیل آن را بررسی کرد.

یک پاسخ، این است که می‌توان وند -ار را دو وند متفاوت با یک صورت در نظر گرفت؛ به عبارت دیگر، دو وندی که هم‌آوا هستند. وندی که اسم‌های ذات می‌سازد و دیگری اسم‌های معنی. پاسخ دیگر اینکه نقش معنایی اصلی این وند یکی از این دو است و دیگری به دلیل جبر جهان واقعی، نیاز گویشور و ضعف زبان در این بُعد، در اثر بسط معنایی حاصل شده است.

با وجود این نکته به ظاهر متناقض، چگونگی ساخت اسم مصدر را از رهگذر فرایند الصاق -ار به پایه بررسی می‌کنیم. برای این مورد اسم «کشتار» را در نظر می‌گیریم. برای پایه این واژه اشتقاقی چنین اسکلتی را می‌توان ارائه کرد:

(۲۹) کشتن [ + پویا ( ]، [ ] ]

سپس اسکلت آن را در کنار اسکلت پسوند -ار قرار می‌دهیم. آنچه حاصل می‌شود عبارت است از:

(۳۰) کشتار: [ + پویا ( ]، [ ] ]، [ + ماده، پویا ( ] ]

کشت -ار

این نوع اسم‌ها معنی مصدری دارند و به خوبی نمایان است که فرایند کنش‌پایه

خود را که «کشتن» است حفظ کرده‌اند. لیبر بر این باور است که موضوع وندهای سازنده اسامی انتزاعی معمولاً با موضوع بیرونی هم‌نمایه می‌شود و این اسم‌ها برای اشباع کردن موضوع درونی خود نیاز به موضوع دیگری دارند. ترکیب «کشتار حیوانات» درستی این ادعا را نشان می‌دهد؛ در این عبارت، «حیوانات» موضوع بیرونی پایه را اشباع کرده است. علی‌رغم این ادعا او بر این باور است که فرایند هم‌نمایی در این-گونه اسم‌ها پیچیده است و نیاز به بررسی بیشتر دارد.

برای روشن‌تر شدن موضوع، نمونه‌ای دیگر را بررسی می‌کنیم: «رفتار» با پایه «رفتن». با توجه به اینکه این فعل، لازم و بنابراین یک‌موضوعی است می‌توان چنین اسکلتی را برای آن پیشنهاد داد:

(۳۱) رفتن: [+پویا [ ]]

پس اسکلت معنایی «رفتار» چنین خواهد بود:

(۳۲) رفتار: [+پویا [i ] ]، [+ماده، پویا [i ]]

رفت - ار

چون «رفتن» تنها یک موضوع دارد و در نتیجه بالاترین موضوع هم است، موضوع وند با آن هم‌نمایه می‌شود. از طرف دیگر این موضوع، موضوع بیرونی است و در نتیجه پیش‌بینی لیبر مبنی بر اینکه وندهای سازنده اسم‌های انتزاعی با موضوع بیرونی هم‌نمایه می‌شوند، درست است. اما نمونه زیر پرسشی را مطرح می‌کند که ظاهراً به پیچیدگی این امر باز می‌گردد که لیبر به آن اشاره کرده است:

در نمونه‌ای مانند «رفتار علی» واضح است که عمل رفتار توسط علی انجام شده؛ بنابراین «علی» موضوع بیرونی است. با این وصف، نقش موضوع وند چیست؟ مگر موضوع وند این جایگاه را اشباع نکرده است؟

خود لیبر بر آن اذعان دارد که نظریه او نیاز به بررسی و گسترش بیشتر دارد و پاسخ این پرسش هم جزو حوزه‌ای است که هنوز به خوبی بررسی نشده است.

اکنون به مقایسه مختصر وندهای -ه، -نده و -ار می‌پردازیم. هر سه وند هم به فعل‌های دارای یک موضوع می‌پیوندند و هم به فعل‌های دارای دو موضوع: گفتیم که وندها هم مانند سایر عناصر واژی دارای مدخل واژگانی هستند. مدخل واژگانی نه تنها اسکلت معنایی بلکه شرایط لازم موضوعات وندها برای هم‌نمایه‌شدن و همچنین زیرمقوله‌های نحوی وند (پایه‌هایی را که وند می‌تواند به آن بپیوندد) را نشان می‌دهد. بنابراین مدخل‌های واژگانی این وندها عبارت‌اند از:

(۳۳) -نده

زیرمقوله نحوی<sup>۲۴</sup>: به ستاک حال می‌پیوندد.

اسکلت معنایی: [+ ماده، پویا ( ]، <پایه>

(۳۴) -ار

زیرمقوله نحوی: به ستاک گذشته می‌پیوندد.<sup>۲۵</sup>

اسکلت معنایی: [+ ماده، پویا ( ] احساس، <پایه>

(۳۵) -ه

زیرمقوله نحوی: به ستاک گذشته می‌پیوندد.

اسکلت معنایی: [+ ماده، پویا ( ]، <پایه>

دلیل استنباط مفاهیم متنوع از مشتقات یک وند، اعمال متفاوت اصل هم‌نمایگی است، مانند استنباط مفاهیم کنشگری و کنش‌پذیری از شکونده. اما یکی از دلایل

۲۴. این وندها پایه‌های متنوع‌تری برای واژه‌سازی دارند؛ برای نمونه -ه به ستاک حال، اسم و عدد، -نده گاهی اوقات به اسم، صفت و قید و -ار به اسم می‌پیوندند؛ اما آنچه به بحث مربوط می‌شود، ذکر شده است.

۲۵. بعضی از پژوهشگران بر این باورند که پیوستن -ار به ستاک حال پرستیدن استثناست؛ اما مرادی (۱۳۸۶) و مرادی (چاپ نشده) با عنوان «بررسی ساختواژی چند واژه در زبان فارسی» این امر را استثنا نمی‌داند بلکه منشأ آن را دلایل تاریخی می‌داند.



عملکرد متفاوت وندهای هم‌معنی علاوه بر عملکرد متفاوت اصل هم‌نمایی، ناشی از تفاوت در زیرمقوله‌های آنهاست.

اسکلت معنایی این وندها یکسان است؛ یعنی نقش معنایی آنها در ساخت واژه اشتقاقی یکسان است. -نده به ستاک حال می‌پیوندد در حالی که -ه و -ار به ستاک گذشته می‌پیوندد. با این وضع، دست‌کم این پرسش در مورد دو ونده اخیر مطرح می‌شود؛ پس دلیل تفاوت آنها در چیست؟

واقعیت این است که این وندها به همه ستاک‌ها نمی‌پیوندند، مانند:

(۳۶) \*خرنده / \*نشیننده / \*رسنده / \*بریدار / \*شکستار / \*فرستار.

به نظر نمی‌رسد که ساخته‌نشدن این موارد، مربوط به ساخت موضوعی یا اصل هم‌نمایی و مواردی از این قبیل باشد، بلکه احتمال دارد گویشوران به دلیل نیاز نداشتن و در واقع رفع نیاز خود به شیوه‌های دیگر از این توانایی‌های زبان استفاده نکرده باشند. در هر حال به بررسی مواردی می‌پردازیم که امروزه کاربرد دارد؛ نمونه‌هایی مانند رونده / رفتار / رفته؛ نویسنده / نوشتار / نوشته؛ کشنده / کشتار / کشته و ...

می‌دانیم که این وندها در اصل وندهای صفت‌ساز هستند و قریب و دیگران (۱۳۷۳): (۴۷-۴۹) در مورد -نده می‌نویسند: «صفت فاعلی‌ای که به «-نده» منتهی می‌شود غالباً در عمل و صفت غیرثابت استعمال می‌شود، مثلاً «رونده» یعنی کسی که عمل رفتن را انجام دهد؛ خواننده، کسی است که به خواندن چیزی مشغول است.» اما مفهومی که از رفته برداشت می‌شود این است: کسی که الآن اینجا نیست ولی قبلاً اینجا بوده است. این تفاوت ناشی از پایه‌های آنهاست؛ وندها خود انتخاب کرده‌اند و شاید برای این تمایز معنایی. البته در این واژه‌ها وندهای ساخت ستاک حال و گذشته هم وجود دارد. گفتیم که لیبر بر این باور است زمانی که زبانی در یکی از زمینه‌های واژه‌سازی اش ضعیف باشد، یعنی امکانات لازم برای آن را نداشته باشد این ضعف را به گونه‌ای دیگر

جبران می‌کند؛ برای نمونه اگر یکی از وندهای لازم برای ساختن یک مقوله خاص را نداشته باشد یا زایایی خود را به هر دلیل از دست داده باشد، به‌ناچار نقش معنایی یکی دیگر از وندهای نزدیک به آن را به گونه‌ای گسترش می‌دهد که نیازش را برطرف کند. کشانی (۱۳۷۱) در مورد زبان فارسی در پیشگفتار آورده است:

«هنگام مقایسه زبان فارسی با زبان‌هایی نظیر انگلیسی و فرانسه و روسی، متوجه می‌شویم که زبان فارسی از یک دستگاه صفت‌ساز قوی برخوردار است که به صفت در زبان فارسی مقام ویژه‌ای داده است. همین بررسی قیاسی نشان می‌دهد که زبان فارسی از نظر اسم‌سازی (در مقایسه با زبان‌های مذکور) زبان فقیری است.»

دلیل بیان نکته این است که به دلیل اینکه از یک طرف وند ساز هم در ساخت اسم معنی نقش دارد و هم در ساخت اسم ذات نقش دارد و از طرفی زبان فارسی از لحاظ ساخت اسم معنی فقیر است، در نمونه‌هایی مانند رفتار، کشتار و ... که اسم معنی است، نقش معنایی وند گسترش پیدا کرده و برای ساخت اسامی انتزاعی به کار می‌رود.

#### ۴- نتیجه

در این نظریه (نمود معنایی- واژگانی) عناصر واژی از جمله وندها، دارای یک اسکلت معنایی و یک بدنه معنایی هستند. آنچه در فرایندهای اشتقاق، ترکیب و تغییر مقوله شرکت می‌کند، اسکلت معنایی است. بدنه معنایی را به دلیل یکسان نبودن در دانش زبانی گویشور نمی‌توان بیان کرد اما لیبر بدنه معنایی را متشکل از یک یا چند مشخصه معنایی و یک یا چند موضوع می‌داند. وندها هم از همان ذرات یا نخست‌های معنایی سازنده عناصر واژی دیگر تشکیل شده‌اند و مانند سایر عناصر واژی دارای موضوع هستند. همچنین در این نظریه اصلی به نام اصل هم‌نمایی برای گره زدن موضوع‌ها به همدیگر به کار رفته تا تعداد عناصر واژی که در نحو ظاهر می‌شود با تعداد موضوع‌ها برابر باشد.

این مقاله با استفاده از نظریه بالا نشان داد که دلیل استنباط مفاهیمی مانند فاعلی، مفعولی یا مصدری از عناصر ساخته شده با وندهایی نظیر -نده و -ار، محتوای معنایی این وندها نیست؛ چون وندها دارای اسکلت‌های معنایی معین با ویژگی‌های معین هستند. این تفاوت‌ها ناشی از عملکرد متفاوت وندها در هم‌نمایه کردن موضوع خود با موضوع پایه است.

#### منابع

- احمدی‌گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۷۱). *دستور زبان فارسی برای سال چهارم فرهنگ و ادب*. تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- انوری، حسن و حسن‌احمدی‌گیوی (۱۳۸۸). *دستور زبان فارسی ۲*. تهران: انتشارات فاطمی.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۷۵). *دستور زبان فارسی*. تهران: کتابفروشی تهران.
- روبینز، آر. اچ (۱۳۷۰). *تاریخ مختصر زبان شناسی*، ترجمه: علی محمد حق‌شناس، تهران: نشر مرکز.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۷۲). *دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات اساطیر.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سوره مهر (حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی).
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۷۶). *فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۳). *دستور زبان فارسی پنج استاد* (متن کامل دو مجلد در یک جلد). تهران: نشر جهان.
- کریمی‌دوستان، غلامحسین (۱۳۷۹). *برخی ترکیبات و اشتقاقیات فارسی و نظریه ساخت موضوعی*. *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، دوره پانزدهم، شماره دوم و دوره شانزدهم، شماره اول، بهار و پاییز ۱۳۷۹، پیاپی ۳۰ و ۳۱؛ صص ۱۹۸-۲۰۱.
- کشانی، خسرو (۱۳۷۱). *اشتقاق پسوندی در زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کلباسی، ایران (۱۳۸۰). *ساخت اشتقاقی در فارسی امروز*. تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ناتل‌خانلری، پرویز (۱۳۷۲). *دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات توس.

- Fodor, J. D. (1981). Verb structures in memory for sentences: evidence for componential representation. *Cognitive Psychology* 8:56-83.
- Fodor, J. D. , et al. (1970). The Psychological unreality of semantic representations. *Linguistic Inquiry* 6:515-532.
- Gentner, D. (1975). Evidence for the psychological reality of semantic components: the verbs of possession". In Norman D. A. and D. A. Rumelhart (eds.) *Explorations in cognition*. San Francisco: Freeman.
- Jackendoff, R. (1990). *Semantic Structures*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Lieber, R. (1983). Argument linking and compounds in English. *Linguistic Inquiry*, vol. 14, Number 2.
- Lieber, R. (2004). *Morphology and lexical semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lieber, R. (2009). A lexical semantic approach to compounding. In Lieber and Stekauer (eds), *Oxford handbook of compounding*. PP. 78-105. Oxford: Oxford University Press.
- Saeed, J. R. (2004). *Semantics*. Oxford: Blackwell.